

ترجمه: پرویز پرورش

سخنانی

از فدریکو گارسیالور کا

(۱۹۳۶-۱۹۹۰م)

این گونه ضیافت‌ها محل اجتماع انواع و اقسام مردم حرفه‌ای است که بدون کمترین علاقه به ما بزور برای صرف غذا بزرگ سلف گرد آمده‌اند. اگر من جای شما بودم بجای این‌گونه تجلیل از شعرا و درام‌نویسان مجلسی ترتیب میدادم که در آن هنرمند بیمارزه طلبیده شده جوابگوی اعتراضات صریح و شدید ما باشد. مانند: «آیا از این کار وحشت داری؟»، «آیا مقلدورت نیست که اضطراب مردی را در دریا بیان کنی؟»، «آیا جرأت نداری یأس سربازانی را که از جنگ متنفرند نشان دهی؟»

روح هنرمند را ضرورت و تلاش که بر مبنای عشقی روشن بینانه نباشد است هوشیاری می‌بخشد، و چاپلوسی آن روح را سست و منهدم میکند. تأثر پراز حوریان اغواکننده هستند که آرایش زنان عشرتکده‌ها را دارند، و مردم نیز بهمین راضی هستند و برای نویسندگانی مبتذل و دیالوگ‌های سطحی کف می‌زنند. اما یک شاعر دراماتیک که می‌کوشد تا جاودان بماند هرگز نباید دشتهای وسیع مملو از گل‌های وحشی را فراموش کند، دشتهایی که سراسر را

متن سخنرانی لورکا که پس از افتتاح نمایشنامه «یرما» در مادرید بسال ۱۹۳۴ تحت عنوان «قدرت تأثر» ایراد گردید

دوستان عزیزم: چندی پیش با خود عهد کردم که از شرکت در هر نوع ضیافت و جشنی که جهت تجلیل من برگزار می‌شود احتراز جویم. یکی بخاطر آنکه ایمان دارم هر یک از این مراسم میخ دیگری است بر تابوت ادبی ما و دیگر آنکه معتقدم هیچ چیز افسرده کننده‌تر از ایراد یک سخنرانی رسمی نیست، و از آن غم‌انگیزتر کف‌زدن‌های قراردادی دسته‌جمعی است، هر چند که از روی صمیمیت باشد.

از آن گذشته، بین خودمان باشد، من اعتقاد دارم که این‌گونه جشنها و سخن‌پراکنی‌های طوماری و فهرست‌وار برای کسی که مجلس به خاطرش تشکیل یافته است، بداقبالی می‌آورد. بداقبالی ناشی از این نحوه تفکر دوستانش که می‌گویند:

«حالا ما دیگر وظیفه‌ی خوش را نسبت به او انجام داده‌ایم.»

شبم سحرگاهی شسته است ، آنجا که دهقانان زحمت می کشند و در میان علفزار -
هایش ، کبوتری شکار شده با آوایی دردناک در تنهایی جان می سپارد .
من بخاطر پرهیز از روسپی گری در تآتر ، هیچ یک از تریکات
چاپلوسانه ای را که پس از افتتاح «یرما» بافتخار من گفته شد ، نپذیرفتم .
ولی بزرگترین لذت زندگی کوتاه نویسندگی من زمانی بود که فهمیدم محیط
تآتری مادرید از مارگاریتا خیرگو ، خلاق قابل تحسین نقش بر ما ، که با حرفه ای
هنری بی خدشه اش به تآتر اسپانیا روشنائی بخشیده است ، و گروهی که او را
در صحنه بنحو احسن یاری کردند ، تقاضای اجرایی مخصوص کرد .

اینک که دورهم گرد آمده ایم از ته دل امیدوارم که جملگی شما
عمیق ترین و صمیمانه ترین تشکرات مرا بپذیرید . امشب من نه بعنوان یک نویسنده ،
نه یک شاعر ، و نه یک طلبه ی بی قدر دورنمای کران تا کران غنی زندگی بشر ،
برایتان صحبت میکنم ، بلکه سخنم را بعنوان کسی بیان میکنم که دوستدار
باوفای تآتری است که پایه اش بروی تحریک اجتماعی بنا شده است . تآتر یکی از
منفیدترین و گویاترین عوامل تعلیم و تقدیس یک کشور است ، همچون میزان -
الحراره ای که عظمت یا انحطاط جامعه ای را نشان میدهد . تآتر بهر شکلی
از تراژدی یا کمدیهای عوامانه ، بشرط آنکه حساس و منطبق با موازین صحیح
باشد میتواند در ظرف چندسال جامعه ای را آگاه و حساس کند . در مقابل ،
تآتر ورشکسته ای که بجای بالهایش از سمهای شکافدار استفاده میکند قادر
است ملتی را خرف و بی حس بار آورد .

تآتر مکتب گریه و خنده است ، منبری است که از بالای آن بشر آزاد
است موازین اعمال پوسیده و مشکوک را بر ملا سازد و بانو نه های جاندار ، معیار
های ابدی عواطف و احساسات بشری را توجیه کند .

ملتی که تآتر خویش را کمک و تشویق نکند یامرده است و با ندرت
مرگ است ؛ درست مانند تآتری که نبض اجتماعی و تاریخی جامعه ای خود را
لمس نکرده باشد . تآتری که درام ملتش را نشاند و رنگت اصل سرخین و
روح آنرا با خنده و گریه در برنگیرد ، نمیتواند مدعی تآتر بودن باشد . چون
این تآتر پایشتر بسالن تفریحات شباهت دارد و یا بسکانی که هدف و حشمتناک
آن «کشتن وقت» است . من نه بشخص خاصی اشاره میکنم و نه قصد توهین
به کسی را دارم . من نمی گویم هم اکنون چنین تآتری وجود دارد ، بلکه
ما باعضلی روبرو هستیم که هنوز لاینحل باقی مانده است .

دوستان من ، هرروزه صحبت از بحران در تآتر است ، و اعتقاد من
همیشه بر آن بوده است که نقص درظواهر امور و از آنچه بچشم میخورد نیست
بلکه در ذات ریشه دوانیده است . نقص درکلی نیست که بچشم داریم ؛ که
منظور نمایشنامه است ، بلکه ریشه های عمیق تری دارد که برهان ساده ناشی از
نقص در تشکیلات تآتری است . وقتی بازیگران و نویسندگان ، اجیر مدیریتی
هستند که عاری از حس قضاوت و بری از هرگونه مسئولیتی است و منحصر ببلایک
شبه تجارتي ، آزادانه بدون هیچ کنترل ادبی و دولتی جهان چلو گیری از
ابتدالشان ، تآتر را بدست گرفته اند ، هرگز امیدی به ترقی باویگران و
نمایشنامه نویسان و تعالی تآتر نیست .

انواع کمدیهای لذت بخش عامیانه که شخصا از طرفداران جدی آنها
هستم احتمالا میتوانند خود را از ورشکستگی نجات دهند ، اما نمایشنامه های
شعری ، تاریخی و آنچه که در اسپانیا به نمایشنامه های «زارزوالا» معروف هستند ،
بمرور با شکست روبرو خواهند شد . چون اجرای آنها بخاطر مشکل بودن سبک
به تبحر و خلاقیت نیاز دارد . متأسفانه هیچ مرجعی نیز وجود ندارد که بخاطر
ایمان و فداکاری گردانندگان این گونه نمایشنامه ها را بر مردم بقبولاند و با
سلیقه مردم به سبزی پردازد . تآتر باید به علاقمندان آن تحمیل شود نه آنکه
علاقمندان خود را به تآتر تحمیل کنند . بدین منظور ، نویسندگان و بازیگران
باید ، بهر قیمتی ، مجددا قدرت را بدست گیرند . چون تماشاگران تآتر مانند
دانش آموزانی هستند که به آموزگار متین و سخت گیری احترام میگذارند ،
آموزگاری که خواهان عدالت بوده در اجرای آن عدالت نیز پیگیر باشد .
آموزگار محجوب و چاپلوسی که نه خود درس میدهد و نه میگذارد دیگران
درس بخوانند ، و بدانش آموزان امکان میدهد که برصندلی اش سوزن
گذارند

جمع را میتوان تعلیم داد - منظور جمع علاقمند به هنر است نه توده

مردم - این چنین جمعی را میتوان تعلیم داد . سالها پیش مشاهده کردم که
دبوسی و راول هوشمند ولی چندی بعد شاهد استقبال بی نظیر جمع مشابهی
از همان آثار بودم . چون این هنرمندان بوسیله ی مرجعی و الا تر بر مردم تحمیل
شده بودند ، مرجعی که قضاوتشان عالی تر از جمع بود . و دکند ، در آلمان ،
پیراندلو ، در ایتالیا و بسیاری دیگر از هنرمندان نیز از این رویداد بی بهره
نبودند .

چنین امری باید بخاطر تآتر و افتخار و منزلت مفرانش صورت گیرد .
عظمت و ارزش تآتر باید بیوسه حفظ شود ، باین اعتقاد که چنین ارزشی
بازده فراوان خواهد داشت . جز این عمل کردن درحکم نابود کردن رویا و
تخیل و جذبه ی تآتری است . تآتر هرگز چیزی جز هنر نیست و تا ابد نیز
هنری والا باقی خواهد ماند . زمانی بود که هرچه خوش آیند بود هنر تلقی میشد
این چنین تعبیری نتیجتاً تنزل ارزشها و نابودی شعر را در برداشت و صحنه
تآتر را پناهگاه سوداگران می ساخت .

تآتر ، بیش از هر چیز دیگر هنر است . هنری است والا و شما دوستان
بازیگر من ، بیش از هر چیز دیگر هنرمند هستید . از سر تا پا هنرمند ، چون
ماهیت این حرفه و عشق شما است که به عالم وانمود ، حقیقت می بخشد و به دنیای
باطنیه بی قیمت چوب و تخته در صحنه ارزش میدهد . شما هم در شغل و هم در
مشغله ی فکری هنرمند هستید . از کوچکترین خانه های نمایش تا باشکوه ترین
آنها ، کلمه ی «هنر» باید بر سر درسا لن ها و لباس کن ها نوشته شود . و گرنه
کلمه ی «سوداگری» یا کلمات دیگری که جرأت گفتشان را ندارم ، بر آنها
نوشته خواهد شد . درحالیکه باید کلماتی چون برتری . انضباط ، فداکاری و
عشق در چشمها بدرخشد .

من قصد و عطف کردن ندارم ، چون خود بیش از دیگران محتاج
موظفام . سخنان من فقط از اشتیاق و ایمان سرچشمه می گیرند . من هرگز
گرفتم و هم نبودم و بعنوان یک اندوکی اصل ، بخاطر میراث باستانی ام ،
قادر به صریح اقتدیشیدنم . بر این واقفم که حقیقت باکی نیست که با گفتن
«امروز» امروز» نانش را پای تنور می خورد ، بلکه حقیقت باکی است که
به آرمی از دور دست به اولین روشنائی سحرگاه مملکتش می نگرد .

من ایمان دارم حق با مردمی نیست که به کام کوچک باجعی بلیط
چشم دوخته از «اکتون» ، اکنون» صحبت میکنند . بلکه حق با آنهایی است که
«فردا ، فردا» کنان به درگ فرارسیدن حیات فونی که جهان را در بر گرفته
است ، نایل آمده اند .

مطالعات فرهنگی مجموعه اشعار

